



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۶/۱۳

عبدالله ارباب اوغلی

برداشت من از دیروز و امروز

پیشاپیش از دوستانی که این نوشته بنده را تا آخر مطالعه می‌کنند سپاسگزارم. این نوشته دفاع از هیچ جریان، حزب، حکومت و قدرتی نیست. نمیخواهم دیروز را سفید نشان بدهم و نه امروز را توجیه کنم. من تنها چیزی را می‌نویسم که در طول بیست و نه سال با چشم خود دیده‌ام و از میان مردم لمس کرده‌ام. افغانستان را نه از پشت میزهای قدرت دیده‌ام و نه از پشت شیشه‌های موترهای زرهی. من افغانستان را از صف‌های مندوی، از دروازه‌های بسته ادارات، از اشک مادران داغدار، از قبرستان‌های پر از جوان، از آه معلمان، از حسرت محصلان و از شکم گرسنه مردم شناخته‌ام.

امروز بعضی‌ها فقط از مشکلات امروز حرف می‌زنند و بعضی دیگر با حسرت از جمهوریت یاد می‌کنند. اما حقیقت این است که مردم افغانستان نه دیروز آرامش داشتند و نه امروز آسایش دارند.

در زمان جمهوریت فساد به اندازه‌ای ریشه دوانده بود که اگر یک جوان بیست سال درس می‌خواند و تا سطح ماستری و دکتورا می‌رسید، باز هم تضمینی برای پیدا کردن یک وظیفه نداشت. اسناد تحصیلی زیر بغل، از اداره‌ای به اداره دیگر سرگردان می‌شد و آخر هم اگر واسطه، قوم، حزب یا پول نداشت، دست خالی برمی‌گشت.

من خود شاهد بودم که برای بست‌های شش و پنج قیمت تعیین می‌شد. حتی بست هفت نیز بدون رشوه به دست نمی‌آمد. روزی در وزارت معارف شاهد بودم که برای یک بست هفت در آمریت ولایتی پنجاه هزار افغانی مطالبه می‌شد. در وزارت کار و امور اجتماعی صحبت از دالر بود؛ تا دالر نمی‌پرداختی استخدام نمی‌شدی.

هنوز اشک‌های آن جوان از خاطرم نرفته است که برای یک بست چهار از او سه هزار دالر خواسته بودند. می‌گفت مادرم بولانی فروخته مصارف تحصیلم را تأمین کرده‌است. سند ماستری اقتصاد از هندوستان داشت، اما در برابر فساد هیچ ارزشی نداشت.

شاهد دختر جوانی از ولایت تخار نیز بودم که در وزارت مالیه در بست سه کامیاب شده بود. از او پنج هزار دالر درخواست کرده بودند. وقتی گفت توان پرداخت ندارد، به گونه‌ای دیگر برایش اشاره کردند. آن دختر چنان گریه می‌کرد که گویی تمام عزت و آینده خانواده‌اش را به گرو گرفته باشند.

این تنها دو یا سه نمونه نیست. هزاران جوان این سرزمین چنین سرنوشت‌هایی داشتند. قربانی بی‌عدالتی شدند، نه قربانی بی‌سوادی.

در معارف، مکاتب خیالی ساخته شد، شاگردان خیالی ثبت شدند و معلمان خیالی معاش گرفتند. میلیون‌ها دالر کمک جهانی گم شد و کسی پاسخگو نبود. معلم واقعی در دورترین نقطه کشور در خیمه تدریس می‌کرد، اما پول و معاشش در جیب حلقات فساد می‌رفت.

در ادارات دولتی نیز وضع بهتر نبود. اگر مأموری به هزار زحمت وظیفه پیدا می‌کرد، مجبور بود ظلم، فساد و سلیقه‌گرایی رؤسای خود را تحمل کند. اگر صدای اعتراض بلند می‌کرد، یا برکنار می‌شد یا متهم می‌گردید.

رهبران سیاسی در ساختن قصرها، جمع کردن ثروت و انتقال سرمایه به خارج مصروف بودند. فرزندان‌شان در بهترین کشورها زندگی می‌کردند، اما فرزندان مردم در جنگ کشته می‌شدند، سربازان جان می‌دادند، اما سیاستمدار معامله می‌کرد.

ملت خون می‌داد، اما مفسدان سرمایه جمع می‌کردند. جوان کشته می‌شد، اما رهبران برای فرزندان خود آینده می‌ساختند. بعد چه شد؟

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

همان نظامی که بیست سال از دموکراسی، آزادی و جمهوریت سخن می‌گفت، در چند روز فرو ریخت. کسانی که خود را امپراتور سیاست می‌دانستند، کسانی که خود را مستقل و صاحب بانگ چاپ شده‌ای پول میخواندند و بزرگان که خود را رهبر واقعی میدانستند. نخستین کسانی بودند که فرار کردند و مردم را تنها گذاشتند.

امروز نیز بسیاری از همان چهره‌ها در خارج از کشور زندگی آرام دارند و از مردم می‌خواهند دوباره قربانی بازی‌های سیاسی آنان شوند. از طرف دیگر، حاکمان امروزی نیز نباید حافظه مردم را ضعیف تصور کنند. مردمی که سال‌ها انفجار، انتحار و جنگ را دیده‌اند، حق دارند بپرسند اگر امروز امنیت ممکن است، چرا دیروز نبود؟ چه کسانی در ویران شدن این سرزمین نقش داشتند؟

حقیقت تلخ این است که مردم افغانستان قربانی هر دو طرف شده‌اند؛ هم قربانی فساد و خیانت دیروز و هم قربانی مشکلات و محدودیت‌های امروز.

پیام من به همه سیاستمداران دیروز و امروز این است دست از سر این ملت بردارند. از گوشت این ملت بسیار خوردند، از خون این ملت بسیار نوشیدند، از رنج این ملت بسیار سود بردند. دیگر چیزی باقی نمانده است. بگذارند حداقل همین استخوان‌های باقی‌مانده مردم زیر دندان آزمندی شما خرد نشود.

ملت افغانستان شاید فقیر شده باشد، شاید خسته شده باشد، شاید زخمی شده باشد. دردناکتر از همه این است که بسیاری از همین سیاستمداران که امروز از بیرون کشور برای مردم نسخه می‌پیچند، شب و روز از مبارزه، مقاومت، نجات وطن و فداکاری سخن می‌گویند، اما حاضر نیستند از میلیون‌ها دالری که در سال‌های قدرت اندوخته‌اند، حتی صد دالر آن را برای یک خانواده گرسنه افغانستان مصرف کنند. مردمی که امروز نان شب ندارند، مردمی که فرزندان‌شان از فقر به کارهای شاقه کشیده می‌شوند، مردمی که در سرما و گرما دست نیاز دراز می‌کنند، بخش بزرگی از این وضعیت را میراث همان سیاست‌های ناکام و فساد گسترده دیروز می‌دانند. اگر ذره‌ای وجدان، غیرت و احساس مسوولیت باقی مانده باشد، باید پیش از سخن گفتن از سیاست و قدرت، شرمسار رنج این ملت باشند. باید سر به زیر بیندازند و از مردمی که سال‌ها از نام آنان قربانی دادند، پوزش بخواهند. خجالت باید کشید از این‌که فرزندان خود را در رفاه و آسایش نگه داشتند، اما فرزندان این ملت را در آتش جنگ، فقر و آوارگی رها کردند. کسی که برای یک خانواده بیچاره حاضر نیست صد دالر کمک کند، اما برای بازگشت به قدرت میلیون‌ها دالر مصرف می‌کنند، اینجاست که حق ندارند از درد مردم سخن بگویند و مردم افغانستان دیگر شعار نمی‌خواهند؛ آنان سال‌ها بهای همین شعارها را با خون، گرسنگی و آوارگی پرداخته‌اند. اما کور و بی‌حافظه نشده اند خوب به یاد داشته باشید ما همه چیز را دیده‌ایم و تاریخ نیز همه چیز را به یاد خواهد داشت. در نتیجه کاخ ستمگر روزی ویران خواهد شد خلاصه می‌گذرد

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد

هم رونقِ زمانِ شما نیز بگذرد

وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب

بر دولت‌آشیان شما نیز بگذرد

باد خزان نکبتِ ایام ناگهان

بر باغ بوستان شما نیز بگذرد

آبِ اجل که هست گلوگیر خاص و عام

بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

ای تیغ تان چو نیزه برای ستم دراز

این تیزی سنان شما نیز بگذرد

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد

بیدادِ ظالمان شما نیز بگذرد

در مملکت چون غرش شیران گذشت و رفت

این عوعو سگان شما نیز بگذرد

آن‌کس که اسب داشت غبارش فرو نشست

گرد سُم خران شما نیز بگذرد

باد که در زمانه بسی شمع‌ها بگشت

هم بر چراغ‌دان شما نیز بگذرد

ارباب اوغلی